



مقدمه

چیستی نقد و چگونگی آن یکی از مهمترین عناصر اخلاقی برای توسعه و پیشرفت همه جانبه است. این مقاله درصدد است تا ادب نقد و روش انتقاد را در آثار استاد نقّاد، شهید مرتضی مطهری جستجو کند:

مبانی دینی نقد

روایت بسیار معروفی در «[کتاب العقل و الجهل](#)» کتاب کافی، بحار و تحف العقول داریم که «[هشام بن حکم](#)» متکلم معروف آن را از حضرت امام موسی بن جعفر (ع) خطاب به خود هشام نقل کرده، که روایت بسیار مفصلی است.

در آنجا حضرت به یک آیه از قرآن، که در سوره «[زمر](#)»، آیه 20، آمده استناد می کند و می فرماید: «[فبشر عباد](#) [الذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب.](#)» آیه عجیبی است: بشارت بده بندگان مرا، آنان که سخن را استماع می کنند. بعد چکار می کنند؟ آیا هر چه را شنیدند همان را باور می کنند و همان را به کار می بندند، یا همه را یک جا رد می کنند؟ «[فیتّبعون احسنه](#)»، نقادی می کنند، سبک سنگین می کنند، ارزیابی می کنند و آن را که بهتر است انتخاب می کنند، و آن انتخاب بهتر را پیروی می نمایند. آن وقت می فرماید: چنین کسانی هستند که خدا آن ها را هدایت کرده (و هدایت الهی

یعنی، استفاده از نیروی عقل) و اولئک هم اولوا الالباب، اینها به راستی صاحبان عقل هستند. این، دعوت عجیبی است.

حضرت خطاب به هشام این طور می فرماید: «یا هشام ان الله تبارک و تعالی بشر اهل العقل و الفهم فی کتابه فقال» خدا اهل عقل و فهم را بشارت داده و فرموده: «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه...».

از این آیه و حدیث کاملاً پیداست که یکی از بارزترین صفات عقل برای انسان همین تمییز و جدا کردن است، جدا کردن سخن راست از سخن دروغ، سخن ضعیف از سخن قوی، سخن منطقی از سخن غیر منطقی، و خلاصه غربال کردن. عقل آن وقت برای انسان عقل است که به شکل غربال دربیاید، یعنی هر چه را که وارد می شود سبک سنگین کند، غربال کند، آن هایی را که به درد نمی خورد دور بریزد و به درد خورها را نگاه دارد.

حدیث دیگری نیز هست که ظاهراً از پیغمبر اکرم بوده و ناظر به همین مطلب است. حضرت می فرماید: «کفی بالمرء جهلاً أن یحدث بكل ماسمع؛ برای جهالت انسان همین بس که هر چه می شنود «نقل کند».

بعضی ها خاصیت ضبط صوت و گرامافون را دارند. کأنه هر چه دیگران می گویند پر می شوند و بعد هم در جای دیگر تحویل می دهند، بدون آنکه تشخیص بدهند، که آنچه می شنوند صحیح است یا غلط. انسان خیلی چیزها می شنود، که باید کمی از آن را قابل قبول و قابل نقل بدانند؛ زیرا بعضی از عالم ها - عالم های خیلی عالم - کمتر از آنچه که عالمند عاقلند. (عقلی که در اینجا می گوییم، معیارش یکی همین است).

عالمند به معنای اینکه اطلاعات بسیار وسیعی دارند. کمتر عاقلند برای این که هر چه را از هر جا دیدند جمع می کنند و برایشان فرق نمی کند، زیرا همه را پس می دهند بدون این که فکر بکنند که این امر با واقع جور درمی آید یا جور در نمی آید. و عجیب این است که با اینکه ما در روایات خودمان داریم که راوی باید نقاد باشد و هر چه را که می شنود روایت نکند، با وجود این می بینیم که در میان همین راویان، محدثان و یا مورخان خودمان فراوان دیده می شوند افرادی که این اصل را رعایت نمی کنند.

... «جهل» غالباً در احادیث جعل در مقابل علم نیست، بلکه در مقابل عقل است؛ یعنی بی فکری، نه بی علمی. برای بی فکری و حساب نکردن انسان کافی است که هر چه را می شنود باور و نقل کند.

معنای نقد

مسأله دیگری که نزدیک به این مطلب است و از همین آیه و از بعضی احادیث استنباط می شود، مسأله تجزیه کردن یک سخن است، یعنی عناصر درست را از عناصر نادرست جدا کردن. فرق است میان اینکه انسان از دو سخن، درستش را بگیرد و نادرستش را رها کند، و بین تجزیه کردن یک سخن، که انسان عناصر درستش را بگیرد و عناصر نادرستش را الغاء کند، و این قدر تشخیص داشته باشد، که بگوید: از این سخن این قسمتش درست است و این قسمتش نادرست. و این، همان مطلبی است که در روایات از آن تعبیر به نقد و انتقاد شده است. وقتی می گویند: انتقد الدرهم، یا انتقد الکلام (که در هر دو مورد به کار می رود) یعنی «اظهر عیوبه و محاسنه؛

عیوب و محاسن آن دژهم و یا کلام را آشکار کرد». چنان که سکه ای را که به محک می زنند، طلای خالص و به اصطلاح عیارش را به دست می آورند. کلامی را نقد کردن نیز، یعنی خوبی های آن را از بدی های آن جدا کردن. در این زمینه احادیث زیاد و عجیبی داریم. یکی این است که در روایات ما از حضرت مسیح روایت شده که می فرمود: «خذ الحق من أهل الباطل ولا تأخذ الباطل من أهل الحق»، که در اینجا ظاهراً توجه به این است که شما به گوینده سخن توجه نداشته باشید، بلکه سخن شناس باشید، تکیه تان روی گوینده سخن نباشد، ای بسا حق را از اهل باطل بشنوید، بگیرید، و ای بسا باطل را از اهل حق بشنوید، نگیرید. شاهدیم این جمله آخر است که فرمود: «کونوا نقاد الکلام، صراف سخن باشید».

در ادامه امام جمله هایی در همین زمینه و در خطاب به هشام می فرماید:

«یا هشام ان الله تبارک و تعالی اکمل للناس الحجج بالعقول، و نصرالنبیین بالبیان، و دلّهم علی ربوبیّته بالأدلاء، فقال: «الهکم اله واحد، لاله الا هو الرحمن الرحیم، إنّ فی خلق السموات و الأرض و اختلاف اللیل والنهار... لآیات لقوم یعقلون؛ خداوند حجت های خودش را به وسیله عقول، بر مردم اکمال (اتمام) کرده و پیغمبران را به وسیله بیان یاری نموده، و به سبب برهان ها به ربوبیت خویش دلالتشان کرده است». بعد حضرت استدلال می کند به آیه: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ».(2)

حقیقت یابی هدف از نقد

دانشجویان محترم باید خود را برای فرا گرفتن تعلیمات یک مکتب فلسفی که به تدریج، مشخصات و ممیزات آن را درک خواهند کرد، آماده کنند، و چون سر و کار ما با علم و فلسفه است در عقاید خود در درجه اول تجزیه و تحلیل های علمی را سند قرار می دهیم و به نظریات دانشجویان محترم نیز احترام می گذاریم، یعنی هر یک از آقایان هرگونه نظر یا سؤالی داشته باشد و در خارج از کلاس بخواهد صحبت کند و یا آن که کتباً نظر خود را ارائه دهد، ما با کمال امتنان و اشتیاق، نظر خود را درباره آن عرض می کنیم. خوشبختانه ما پیرو دینی هستیم که تعقل، تفکر و پیروی از عقل و حکمت یکی از اصول تعلیمات آن به شمار می رود. قرآن کریم با کمال صراحت می گوید: مردم را به راه خدا از طریق حکمت و برهان عقلی و علمی دعوت کن «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن» (نحل، آیه 125) در هیچ دین و مذهب دیگر پیدا نخواهیم کرد که این طور با تأکید و تصریح، پیروان خود را امر کند که از راه حکمت؛ یعنی راه عقل و علم در مسائل ماوراء الطبیعه وارد شوند(3).

ابزار نقد

از نظر مذهبی نیز ما مکلفیم تا با سلاح حکمت؛ یعنی سلاح منطق و عقل در مسائل ماوراء الطبیعه مجهز باشیم. (4)

حد شناسی

بر انسان لازم است قبل از هر چیزی حد فکری خود را از جنبه نوعی؛ یعنی از این جنبه که حد فکر بشر چقدر است و همچنین از جنبه شخصی؛ یعنی میزان معلومات و اطلاعات شخصی خودش به دست آورد و حدود توانایی خود را بیازماید و در همان حدود، نفی و اثبات و تصدیق و انکار کند، آن وقت است که از خطا و لغزش مصون می ماند.

بیماری های موجود در بین ما

ما وظیفه داریم، درباره مسلمان ها و برادران مومن خودمان تا هر حدی که برایمان مقدور است، حمل به صحت کنیم، مگر آنجایی که شرعاً این راه بسته شده باشد. این کار نقطه مقابل آن بیماری است که در حال حاضر در میان ما وجود دارد؛ زیرا این دستور میان ما هیچ اجرا نمی شود و بلکه همیشه ضدّ آن اجرا می شود. فرض کنید افرادی می آیند به ما و شما درباره فردی حرفی می زنند، می گویند فلان فرد فلان فسق را مرتکب می شود، یا فلان انحراف عقیده ای را پیدا کرده است. ما از خودمان می پرسیم: درباره تو چنین حرفی را می زنند، قضیه چیست؟ یک وقت خودش اقرار می کند و می گوید: راست می گویند. اگر اقرار کرد دیگر کار تمام شده (اقرار العقلاء علی انفسهم جایز). و یک وقت می گوید: خیر، دروغ می گویند، من چنان فسقی را مرتکب نشده ام، یا فلان انحراف عقیده ای را که به من نسبت می دهند، این جور نیست. کسی در کتابش چیزی نوشته، از خودش می پرسند، مقصود تو در اینجا چه بوده است؟ از خودش باید توضیح خواست. اصلاً دستور اسلام این است. و ما درست بر ضد دستور اسلام رفتار می کنیم (6).

روش نقد

یک کسی کتاب می نویسد و مثلاً از کتاب او بوی این می آید که در باب علم امام حرفی زده که معنایش این بوده که امام حسین (ع) از شهادت خودش در کربلا بی خبر بوده است. ما چکار باید بکنیم؟ خود آن آقا را می خواهیم. اصلاً وظیفه اسلامی این است. قبل از اینکه جار و جنجال راه بیندازیم و سر و صدا بکنیم، قبل از اینکه حرفی بزنیم، باید خود او را بخواهیم، بگوییم ما از شما خواهش می کنیم نظر خودتان را درباره این مسئله توضیح بدهید.

او نظر خودش را می گوید. یک وقت به طور صریح و قاطع می گوید: خیر، من این مطلب را قبول ندارم. و اگر سخنی گفت که بر خلاف عقیده ما بود و این عقیده از عقایدی بود که جزء ضروریات مذهب است، می گوییم راه تو از راه ما جداست. اما اگر خودش توضیح داد، و لو توضیح اش بر خلاف ظاهرش بود، و ما دیدیم آنچه را که او توضیح می دهد چیز بدی نیست، دیگر نباید حمل به فساد کنیم و جار و جنجال راه بیندازیم و تکفیر و تفسیق کنیم و احیاناً (واویلا چه چیزهایی هست)

اگر افرادی بگویند من یقین دارم که این آدم ولدالزناست. از کجا؟ چون می گویند فلان حرف را زده. چه صغرا و کبراهایی می چینند. و چه گناهان بزرگی را به نام نهی از منکر مرتکب می شوند.

اسلام می گوید: «**إن شهد عندک خمسون قسامه علی أنّه قاله و قال لم اقله فصّدقه و کذبهم**» اگر پنجاه بینه شرعی حرفی را می زنند، از خودش که پرسیدید گفت من چیزی نگفتم، حرف خودش را بپذیرید. وقتی از خودش پرسیدید و گفت نه، حرف خودش را قبول کنیم». حالا که حرف او را قبول کردیم، پس با کسی که آمده و علیه وی نظر داده و او را متهم کرده چه رفتاری می کنیم؟ آیا آنها را تفسیق کنیم که شما چرا تهمت زدید یا نه، با آنان هم بد رفتاری نمی کنیم، فقط به آنها می گوییم: شما هم اشتباه می کنید. دیگران می گویند. پس آنها چه گفتند؟ می گوییم آنها هم اشتباه کرده اند، برایشان سوء تفاهم پیدا شده است (7).

هیچ کس از نقد میرا نیست

استاد مطهری در پاسخ به نقدهایی بر کتاب «مسئله حجاب» آنجا که وی را به توهین علما متهم کرده اند می نویسد:

در نوشته های خودم تصریح کرده ام، که مراجع، فوق انتقاد به مفهوم صحیح این کلمه نیستند، و معتقد بوده و هستم که هر مقام غیر معصومی که در وضع غیر قابل انتقاد قرار گیرد، هم برای خودش خطر است و هم برای اسلام. البته ترکیه نفس نمی کنم «و ما أَبْرءُ نفسی ان النفس لَأَمَّارَةٌ بالسوء» اما این قدر می دانم که همواره زبان خود را از زشتگویی، خصوصا نسبت به طبقه مراجع، حتی نسبت به آنهایی که از آنها به شخص من بدی رسیده است، حفظ کرده ام، ضمن اینکه مانند عوام فکر نمی کنم که هر که در طبقه مراجع قرار گرفت، مورد عنایت خاص امام زمان (عج) است و مصون از خطا و گناه و فسق است. اگر چنین چیزی بود، شرط عدالت بلاموضوع بود. به هر حال من که چنین چیزی یادم نیست و باور هم نمی کنم، ولی شما می فرمایید که فراموش نکرده اید، امیدوارم اشتباه نکرده باشید. به هر حال خدا فراموش نمی کند. «عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَ لَا يَنْسِي» (8)

«... من هرگز خود را فوق اشتباه تصور نمی کنم. به تعبیر نهج البلاغه: «لست بفوق ان خطا»، به خداوند متعال از خطاهای خودم پناه می برم، ولی هرگز هم حاضر نیستم که به بهانه جایز الخطا بودن، مرتکب اشتباه بزرگ تر، بلکه گناه عظیم بشوم اگر هم اشتباه کنم از این نوع نخواهد بود که باورهای آباء و اجدادی را تحقیق نکرده، با حقیقت اسلام یکی بدانم. اگر هم اشتباه کنم، اشتباه نمی کنم که همیشه نباید انتظار داشته باشم که با گفتن حقیقت دستم را ببوسند و وجوهات بیشتری بدهند معیار تصحیح اشتباهاتم متون اصلی کتاب و سنت و حکم روشن عقل است نه پسند عوام الناس» (9).

رعایت ادب در نقد

استاد مطهری در مقدمه کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» با احترام و ادب از نویسندگان هابی که به نقد آن پرداخته اند نام می برد و با عناوینی چون «فقید» از او ذکر می کند و برای وی دعا نموده و می نویسد: «آنچه اکنون از نظر خواننده محترم می گذرد، مجموع مقالاتی است که به مناسبت خاصی، این بنده در سال های 45 و 46 در مجله زن روز تحت عنوان (زن در حقوق اسلامی) نشر دادم و توجه فراوانی جلب کرد. برای افرادی که سابقه کار را نمی دانند و در آن اوقات در جریان نبودند و اکنون می شنوند، که این مقالات در آن مجله اولین بار نشر یافته است، قطعاً موجب شگفتی خواهد بود، که چگونه بنده آن مجله را برای این سلسله مقالات انتخاب کردم؟ و چگونه آن مجله حاضر شد بدون هیچ دخل و تصرفی این مقالات را چاپ کند. از این رو لازم می دانم (تا فلسفه نوشتن) این مقالات را بیان نمایم:

در سال 45 تب تعویض قوانین مدنی در مورد حقوق خانوادگی، در سطح مجلات، خصوصاً مجلات زنانه، سخت بالا گرفت. و نظر به اینکه بسیاری از پیشنهادهایی که می شد بر ضد نصوص مسلم قرآن بود، طبعاً ناراحتی هایی در میان مسلمانان ایران به وجود آورد. در این میان، قاضی فقید ابراهیم مهدوی زنجانی، عفی الله عنه، بیش از همه گرد و خاک می کرد و حرارت به خرج می داد.

مشارالیه لایحه ای در چهل ماده به همین منظور تنظیم کرد و در مجله فوق الذکر چاپ نمود. مجله مزبور نیز با چاپ صفحاتی جدول دار و به اصطلاح آن روز (کوپن)، از خوانندگان خود درباره چهل ماده پیشنهادی نظر خواست. مشارالیه ضمناً وعده داد، طی یک سلسله مقالات در مجله فوق الذکر، به طور مستدل از چهل ماده پیشنهادی خود دفاع نماید.

مقارن این ایام یکی از مقامات محترم و مشهور روحانی تهران به این بنده تلفن کردند و اظهار داشتند: در مجلسی با مدیران موعسسه کیهان و موعسسه اطلاعات ملاقاتی داشتم و درباره برخی مطالب، که در مجلات زنانه این دو موعسسه درج می شود تذکراتی دادم. مشارالیه ما اظهار داشتند: اگر شما مطالبی دارید بدهید، ما قول می دهیم که در همان مجلات عیناً چاپ شود.

معظم له پس از نقل این جریان، به من پیشنهاد کردند، که اگر وقت و فرصت اجازه می دهد، این مجلات را بخوانم و برخی تذکرات لازم در هر شماره را بدهم. بنده گفتم من به این صورت که در هر شماره حاشیه ای بر گفته ای بنویسم حاضر نیستم، ولی نظر به اینکه آقای مهدوی قرار است یک سلسله مقالات دیگر در دفاع از چهل ماده پیشنهادی خود در مجله زن روز بنویسد، من حاضرم طی سلسله مقالاتی درباره همان چهل ماده در همان مجله در صفحه مقابل بحث کنم. تا هر دو منطق در معرض افکار عمومی قرار گیرد. معظم له از من فرصت خواستند تا بار دیگر با متصدیان تماس بگیرند.

مجدداً به من تلفن کردند و موافقت آن مجله را با این شکل اعلام داشتند. پس از این جریان این بنده نامه ای به آن مجله نوشتم و آمادگی خود را برای دفاع از قوانین مدنی تا آن حدی که با فقه اسلام منطبق است اعلام کردم و درخواست نمودم که مقالات اینجانب و مقالات آقای مهدوی دوش به دوش یکدیگر و در برابر یکدیگر در آن مجله چاپ شود. ضمناً یادآوری کردم که اگر آن مجله با پیشنهاد من موافق است، عین نامه مرا به علامت موافقت چاپ کند. مجله موافقت کرد و عین نامه در ... اولین مقاله در شماره 88 درج گردید.

من قبلاً ضمن مطالعات خود درباره حقوق زن، کتابی از مهدوی فقید در این موضوعات خوانده بودم و مدت ها بود که به منطق او و امثال او آشنا بودم. به علاوه، سال ها بود که حقوق زن در اسلام مورد علاقه شدید من بود و یادداشت های زیادی در این زمینه تهیه کرده و آماده بودم. مقالات مهدوی فقید چاپ شد و این مقالات نیز رو در روی آنها قرار گرفت. طبعاً من از موضوعی شروع کردم که مشارالیه بحث خود را شروع کرده بود. درج این سلسله مقالات مشارالیه را در مشکل سختی قرار داد، ولی شش هفته بیشتر طول نکشید که با سکتة قلبی در گذشت و برای همیشه از پاسخگوئی راحت شد. (10)

پی نوشت ها :

1. اصول کافی، ج 1، ص 14؛ تحف العقول، ص 384.
2. مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، صدرا، 1381، ص 37 - 40.
3. مرتضی مطهری، مقالات فلسفی، ج 2، ص 10.
4. همان، ص 11.
5. مرتضی مطهری، بیست گفتار، تهران، صدرا، ص 267.
6. مرتضی مطهری، پانزده گفتار، تهران، صدرا، 1382، ص 147.

7. همان، ص 148 - 149.

8. پاسخ های استاد به نقدهایی بر کتاب مسأله حجاب، ص. 71.

9. همان، ص. 72.

10. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، تهران، صدرا، 1369، ص 27.